

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

سخن مرحوم خوبی

بحث ما در این فرمایش مرحوم آقای خوئی قدس سره بود که فرمودند این تفکیکی که مرحوم نائینی و مرحوم آخوند کردند، صحیح نیست و اگر کسی قائل به عدم جریان برائت عقلی باشد دیگر نمی تواند قائل به جریان برائت نقلی بشود. فرمودند آن دو مانعی که مانع از جریان برائت عقلی است مانع از جریان برائت نقلی هم هست. مانع اول را دیروز توضیح دادیم.

مانع دوم را هم ذکر کنیم و بعد کلام ایشان را ذکر کنیم؛ مرحوم خوبی می فرماید: قائلین عدم جریان برائت عقلی می گفتند اینجا يك علم اجمالی داریم که این علم اجمالی انحلال پیدا نمی کند، علم اجمالی به قوت خودش باقی است، علم اجمالی داریم به اینکه یا اقل به نحو مطلق واجب است و یا به نحو مقید. حال اگر حدیث رفع را نسبت به تقیید جاری کردیم این وجوب اقل به نحو مطلق را اثبات نمی کند. اگر حدیث رفع می گفت تقیید وجوب اقل به نحو مقید را برمی دارم و بعد از رفع تقیید می گویم اقل واجب علی الإطلاق، علی الإطلاق یعنی سواءً كان الأكثر واجباً أم لا، اگر حدیث رفع این قدرت را داشت، می گفتیم انحلال به وجود می آید، اما می فرماید این قدرت را ندارد، زیرا اگر نسبت بین اطلاق و تقیید را تقابل بین عدم و ملکه بدانیم، بگوئیم اطلاق یعنی عدم تقیید در جایی که شأنیت تقیید وجود دارد، آن وقت اگر اثبات کردیم به حسب ظاهر تقیید نیست به این معناست که اطلاق هست.

این مطلب را از کتاب اصول الفقه خواندید که اگر تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل عدم و ملکه باشد، از نفی یکی اثبات دیگری می شود، اما مرحوم آقای خوئی می فرمایند ما قبلاً گفتیم، مکرر هم گفتیم، تقابل بین اطلاق و تقیید، تقابل تضاد است و از نفی احد المتضادین اثبات متضاد دیگر استفاده نمی شود. اگر يك جا گفتیم سفیدی نیست دلیل بر این نیست که سیاهی هست، حالا چرا تقابل، تقابل تضاد است؟ ایشان می فرماید اطلاق یعنی طبیعت و ماهیتی است که به نحو لا به شرط قسمی است، تقیید ماهیت به شرط شیء است، تقیید یعنی لحاظ الطبیعه و لحاظ الماهیة به شرط شیء، بین لا به شرط و به شرط شیء تضاد است، بین اینکه ماهیتی را لا به شرط لحاظ کنیم، یا اینکه به شرط شیء لحاظ کنیم، بین آن تضاد وجود دارد و اگر تضاد است، شما مرحوم آخوند و نائینی می گوئید حدیث رفع می آید تقیید را برمی دارد، اگر حدیث رفع تقیید را برداشت اثبات اطلاق نمی کند. و اگر اثبات اطلاق نکرد می گوئیم حدیث رفع تقیید را برداشته اما هنوز نمی دانیم اقل به نحو مطلق واجب است یا نه؟ پس انحلالی درست نشده، انحلال زمانی است که اگر يك طرف را برداشتید طرف دیگر متعین باشد. اما اینجا طرف دیگر متعین نیست، پس انحلالی در کار نیست. البته می فرمایند این مطلب روی این مبناست که بگوئیم بین اطلاق و تقیید فرقی نیست. همانطوری که تقیید نیاز به جریان اصل دارد اطلاق هم نیاز به جریان اصل دارد، اما می فرمایند ما خودمان قبلاً به شما یاد دادیم اطلاق نیازی به جریان اصل ندارد، چون اطلاق یعنی سعه و توسعه ی بر مکلف و حدیث رفع در جایی جریان پیدا می کند و نسبت به چیزی جریان پیدا می کند که تضییق بر مکلف است، یعنی همان قید.

فرمودند نظر ما این است که در دوران بین اقل و اکثر آنچه حدیث رفع در آن جریان پیدا می‌کند بلا معارض قید است، نسبت به قید حدیث رفع را جاری می‌کند و مسئله تمام می‌شود، نیازی به اثبات اطلاق در طرف دیگر نداریم، اما روی مبنای مشهور می‌گویند باید اطلاق اثبات شود و چون تقابل، تقابل تضاد است، اطلاق اثبات نمی‌شود.

پس فرمایش مرحوم آقای خوئی این شد که دو تا مانع جلوی راه برائت عقلی بوده و هست، در نظر شما نائینی و آخوند همان دو مانع سر راه برائت شرعی هم هست، ببینید ایشان نمی‌خواهد بگوید ما مانع عقلی را داریم پس برائت شرعی جاری نشود، می‌گوید نه! همان دو مانع سر راه برائت شرعی هم هست و جلوی اجرای برائت شرعی را می‌گیرد. يك مانع این است که بعد از اینکه حدیث رفع را در این اکثر جاری کردیم نمی‌دانیم آیا با اقل غرض مولا حاصل می‌شود یا نه؛ لذا غرض مولا حاصل نمی‌شود، اگر حدیث رفع می‌گفت این اکثر واجب نیست و غرض المولا يحصل بالأقل قبول می‌کردیم، دیروز گفتیم اگر حدیث رفع بخواد اثبات کند غرض مولا به اقل حاصل می‌شود، اصل مثبت می‌شود. مانع دوم فرمودند بالأخره بعد از جریان حدیث رفع در این تقیید آن اقل به نحو اطلاق ثابت نمی‌شود و اگر ثابت نشد هنوز انحلالی به وجود نیامده، و بوجود نیامدن انحلال مقتضی برای وجوب احتیاط است. آن وقت در آخر مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند که تفکیک حرف باطلی است، اگر کسی قائل به جریان برائت عقلیه شد، قائل به حدیث رفع هم می‌شود، اگر کسی قائل شد به عدم جریان برائت عقلیه اینجا باید قائل به عدم جریان حدیث رفع هم بشود.

مناقشه در کلام مرحوم خوئی:

ما در فرمایش ایشان مناقشه داریم و عرض می‌کنیم «أما المانع الأول»: جواب مانع اول خیلی واضح است و آن این است که مسئله‌ی تحصیل غرض يك امر عقلی است و وقتی ما سراغ ادله‌ی شرعی می‌رویم یعنی ما می‌خواهیم فقط به ملاك تعبد کار کنیم، به ملاك تعبد می‌گوئیم این اکثر واجب نیست به حدیث رفع، حالا خواه با اقل غرض حاصل شود یا نشود، ما کاری به آن نداریم. بعبارة أُخري به ایشان عرض می‌کنیم ما دلیل نداریم که جریان حدیث رفع در صورتی فایده دارد که ما نسبت به اقل احراز کنیم که غرض حاصل می‌شود، به این نیاز نداریم. وقتی به حدیث رفع پناه می‌بریم باید مسئله‌ی غرض و تحصیل غرض را کنار بگذاریم، می‌گوئیم يك تکلیفی داریم که اقل آن یقینی و اکثر آن مشکوک است، نسبت به اکثر حدیث رفع جریان پیدا می‌کند، و به قول آخوند رافع جزئیت است و یا به قول نائینی رافع تقیید است، ما دیگر نیازی به مطرح کردن غرض نداریم. ثانیاً مرحوم آقای خوئی در کلام‌شان فرموده بودند اگر بگوئیم حدیث رفع از امارات است که مثبتات امارات حجت باشد، این يك راه، یا اینکه بگوئیم حدیث رفع در خصوص اقل و اکثر وارد شده، ما به این قسمت دوش هم اشکال داریم، می‌گوئیم اگر شما به دنبال لزوم تحصیل غرض هستی فرقی نمی‌کند حدیث رفع به نحو کلی وارد شود یا در خصوص اقل و اکثر وارد شود، چه فرقی می‌کند؟ در هر دو صورت وقتی شما حدیث رفع را نسبت به اکثر جاری می‌کنید، نسبت به اقل علم به حصول غرض ندارید، خواه حدیث رفع به نحو کلی وارد شده باشد و یا در خصوص اقل و اکثر. لذا این موردی هم که فرمودند وجهی ندارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين